

چرا ما شهید نمی شویم؟

۲۲ فروردین ۱۳۹۴ ساعت ۵۴:۰

روزی که شهید مسعود اکبری به خوزستان و در میان بچه‌های اندیمشک آمد، نخست قلب‌ها را تسخیر کرد.

سید حبیب حبیب پور نویسنده، شاعر و رزمنده ۸ سال دفاع مقدس در وبلاگ شخصی خود با عنوان تا ماه راهی نیست آورده است: فرمانده گروهان غواص گردان حمزه، شهید مسعود اکبری، دلاوری از شهرستان شهمیرزاد از استان سمنان بود. قامتی کشیده داشت و صورتی با لبخندی همیشگی. پیشانی نورانی او حکایت از نمازهای نیمه شبش داشت. از آن روز که به خوزستان و در میان بچه‌های اندیمشک آمد، قلب‌ها را تسخیر کرد، شجاعت و خط شکنی او در عملیات‌ها و شهادتش در والفجر ۸ در بهمن ۱۳۶۴ هیچ گاه از یاد رزمندگان گردان حمزه نمی‌رود. چند خاطره از آن فرمانده شهید را با هم مرور می‌کنیم:

* نماز اول وقت زیر گلوله باران

حسین نظری: در گرماگرم آتش دشمن در عملیات بدر، ناگهان صدای اذان به گوش رسید. مسعود بلافاصله نیت کرد و قامت بست و نماز اول وقتش را آغاز کرد. او راست قامتانه ایستاد و نماز خواند و به همه اثبات شد که پیرو سیدالشهدا امام حسین (ع) است؛ امامی که در زیر باران تیر نیز نماز را فراموش نکرد.

* ازدواج به چند شرط

عبدالامیر شیخ نجدی: هرگاه به او می‌گفتم که حالا دیگر نوبت تشکیل خانواده‌ات رسیده، من را با لبخندی می‌نواخت تا اینکه یک روز در راهروی بنیاد شهید، او را دیدم و گفتم: چه خبر؟ گفت: می‌خواهم به حرفت جامه عمل ببوشانم و تشکیل خانواده بدهم؛ منتهی چند شرط دارم. گفتم: نشنیده قبول. گفت: اولاً همسر شهید باشد. ثانیاً سیده باشد. ثالثاً از شهید فرزندی داشته باشد. با خوشحالی پرسیدم: انشاءالله کی؟ پاسخ داد: بعد از این عملیات، اما عملیات که تمام شد، خبر شهادتش در شهر پیچید.

* تلاوت قرآن به یاد شهیدان

کیانوش بستاک: همیشه قرآن کوچکی به همراه داشت و از هر فرصتی برای تلاوت قرآن استفاده می‌کرد، یک روز دقت کردم و متوجه شدم در بین برگ‌های این قرآن، عکس دوستان شهیدش را گذاشته است. او هنگام تلاوت قرآن به هر کس که می‌رسید برای احترام و شادی روح آن شهید سوره‌ای تلاوت می‌کرد.

* قرائت قرآن به یاد شب اول قبر

قبل از عملیات بچه‌ها متوجه گودالی شبیه به قبر و رو به قبله شدند. پس از مدتی دریافتند که مسعود آن را حفر کرده و در تاریکی شب در آن آرام می‌یافت و به یاد شب اول قبر قرآن می‌خواند.

* من می‌روم!

شب عملیات والفجر ۸ هنگامی که شهید حمید صالح‌نژاد، فرمانده گردان حمزه لشکر ۷ ولیعصر (عج) در تاریکی شب از حماسه عاشورا سخن می‌گفت و تکرار تاریخ را تداعی می‌ساخت، هنگامی که به این جمله رسید که هر کس می‌خواهد از این تاریکی شب استفاده کند و راه خود را پیش بگیرد، ناگهان مسعود برخاست و ندا سر داد: من می‌روم.

با تعجب به او نگاه کردیم. پس از چند لحظه که اشک از چشمان مسعود سرازیر می‌شد، ادامه داد: من می‌روم اما کجا؟ من جایی بهتر از اینجا ندارم که بروم. او ماند و همان شب با شهید حمید صالح‌نژاد به شهادت رسید.

* مرا رها کنید، به جلو بروید

جواد دریکوند: در حین شکستن خط دشمن و در اوج عملیات والفجر ۸ بود که ناگهان مسعود را دیدم که زخمی شده و بر زمین افتاده است. به بالینش که رسیدم فریاد زد: مرا رها کنید و به جلو بروید. او چند بار این عبارت را تکرار کرد. ما مجبور شدیم که بنا به خواسته‌اش به عملیات ادامه دهیم.

خورشید صبح پیروزی که تابید، مسعود در میان ما نبود. دوستان می‌گفتند: در آخرین لحظه سر به سجده نهاد و روحش به بهشت پرواز کرد. تشییع پیکر او در اندیمشک دیدنی بود و آخرین دیدار بچه‌های گردان حمزه با او دل‌ها را اندوهگین می‌کرد، پس از آن تشییع بود که پیکرش برای به خاکسپاری به زادگاهش شه میرزا فرستاده شد؛ اما در اندیمشک یادبودی از اوست که میعادگاه دوستانش شده است.

* بخشی از وصیتنامه شهید مسعود اکبری / «چرا ما شهید نمی‌شویم؟»

شهادت نعمتی است که نصیب هر کس نخواهد شد. راستی چرا ما شهید نمی‌شویم؟ چون ما هنوز خود را نساخته‌ایم؛ پس پروردگارا! به ما کمک کن که خودمان را بسازیم تا توفیق دیدار تو را پیدا کنیم.

ای معبود بی‌همتا! تحمل دوری تو را نداریم. تو اگر ما را به سوی خود خواندی، منتهی بزرگ و مهم بر سر ما می‌نهی. برادران و خواهران، اسلام را تنها نگذارید و برای تنها نگذاشتن اسلام باید انقلاب اسلامی را حفظ کنیم.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۳۵۲۶۱/چرا-ما-شهید-نمی-شویم>